



■ بحث پیرامون نسبت هنر و آیین، می‌تواند مبادی متعددی داشته باشد؛ با این حال از چیستی این دو پدیده آغاز می‌کنیم. اینکه هنر از نظر ما چه مختصات دارد و به چه چیزی آیین می‌گوییم؟ این دو کجماها به یکدیگر همپوشان می‌شوند و نسبت هر کدام از آنها با مفهوم الوهیت چیست؟

بسیاخ به این پرسش‌ها ما را وارد بحثی علمی می‌کند و نه فقط پرداختن به نظریه‌ای خصوصی. یعنی نمی‌توان بدون استدلال علمی گفت که هنر اساساً پدیده‌ای الهی است یا علمی. اول باید ببینیم که آیین را چگونه تعریف می‌کنیم؟ چه چیزی آیین است و چه چیزی آیین نیست؟ ما دچار این بی‌تعریفی‌ها هستیم که معمولاً باعث گنگ شدن مکالمه می‌شود. اگر ما آیین را نوعی تحول درونی و رفتاری بدانیم که ما از از یک مرحله وجودی به مرحله وجودی دیگری می‌برد و بی‌آنکه رمزی را برای ما باز کند، ما را از یک رمز به رمزی دیگر می‌برد، آن وقت بحث کمی روشن‌تر می‌شود.

■ بنابراین باید بگوییم که آیین فی‌نفسه را از آمیزاست و پارمزارتباطی تنگتنگ دارد.

همین‌طور است. به صفت mystic اگر دقت کنیم، می‌بینیم که به معنای رازآلود است. به همین جهت شما به‌عنوان هنرمند نمی‌توانید گزارش‌گر و ناظر آیین باشید. باید در آیین شرکت کنید که به مثابه تشرّف به آیین است. یک نفر مثال خوبی در این زمینه داشت. می‌گفت در عصر ناصری وقتی زنی در کوه‌ای با مردی روبه‌رو می‌شد که حتی ممکن بود آشنایش باشد، بی‌آنکه سلام کند، سرش را پایین می‌انداخت و رد می‌شد. همین زن وقتی در تعزیه‌های آن عصر شرکت می‌کرد، به دستپوش ایفاگر نقش امام حسین می‌رفت. چه چیزی بین این دو ساحت تفاوت ایجاد می‌کند؟ آیین. آیین در واقع کیهان را در خود حاضر می‌کند و حضور کیهان در آیین در حکم امر قدسی است. شما نمی‌توانید به این امر قدسی ناظر شوید؛ چون در آن صورت آیین را مخدوش و گناه کرده‌اید. در مراسم زار که در جنوب برگزار می‌شود، در اصل کسی حق ندارد که بیاید و زار را نظارت کند. مگر اینکه کشش هایش را دربیابود و به قول معروف خلع تعلین کند و پاک هم باشد تا بتواند برود در زار شرکت کند. یعنی نمی‌تواند صرفاً تماشاچی‌های باشد. بگذریم از زارهای نمایشی که الان می‌بینیم و اصلاً از آیین خارج‌اند. زار در خودش نوعی نمایش فراتقناتند دارد.

■ بنا به آنچه گفتید، آیین را باید نوعی حضور در موقعیت‌های رمزگانی دانست، بی‌آنکه رمزگشایی در کار باشد. یک جور عبور کردن از میل گشایش رمزی فروری از آن.

یک‌جور فرافکنی رمز.تفاوتش با فرافکنی‌های دیگر این است که رمزگشایی نمی‌کند بلکه ما را به درون رمز فروری برد.

■ می‌توانیم آیین را در قامت یک رفتار بینیم یا اینکه خود زندگی است که در رازآلودگی هستی با تسلیم و پذیرش جریان دارد؟

بر ما مثال مراسم زار این بحث را ادامه می‌دهم. می‌تواند کسی که زار او را گرفته، چرا آیین زار برگزار می‌کنند؟ برای اینکه این مراسم می‌خواهد او را از جنی که در تنش فرو رفته در پناه قرار دهد. در رفتار روزمره، در راهی که می‌رویم، در کشتی که انجام می‌دهیم و در کسب‌وکاری که داریم هم همین اتفاق می‌افتد. اینکه شما هر کاری را با بسم... شروع می‌کنید، معنایش فقط این نیست که شما به جایی پناه می‌برید بلکه شما به کل کاری که انجام می‌دهید، قداست می‌بخشید و آن را به امری آیینی تبدیل می‌کنید. البته اینها تعریف آیین نیست، تشریح آن است.

■ چون معتقدید که اصلاً تعریف‌بردار نیست.

تقریباً همین‌طور است. چون آیین نه زندگی کهن است و نه زندگی جدید. شاید این را بتوان گفت که هر چیزی را که نمایشی کنید، یو چیزی آیین است. اصلاً تناثر از آیین برخاسته است. به‌همین جهت است که تناثرسین‌های مدرن بازگشت به آیین را وجه رویکرد خود قرار می‌دهند. با این حال آیین لزوماً الوهی نیست؛ گرچه شاید، آیین‌ها، آیین‌های الوهی‌اند؛ وگرنه ما مثلاً آیین‌های اجتماعی یا سیاسی

هم داریم. اینکه آقای ترامپ تا این اندازه دافعه دارد، یکی از دلایلش این است که آیین سخنرانی را به جای نمی‌آورد و از پروتکل سیاسی خارج است. **■ نسبت آیین با هنر چه مختصاتی دارد. آیا هنر به سبب جریان داشتن امر خلاقه، نوعاً آیین است؟** همین مسأله در هنر هم وجود دارد. شما نمی‌توانید بگویید که اشعار بودلر الوهی است.

■ اما رفتارش با زبان در شعر در قامت یک آیین در می‌آید.

در واقع بودلر نظام زبانی را به یک آیین مدرن می‌رساند. شهرگرایی مدرن را در درون نوعی نفرت و لذت روانی توأمان طرح می‌کند. این آیین، آغاز جامعه مدرن است. نسبت هنر و آیین را اگر از این زاویه ببینیم که چون هر هنری در خودش نوعی ابرازگری و نمایش دارد، این ابرازگری و نمایش نوعی آیین است.

نظرات خود شما آیا یک امر الوهی نیست؟ چرا، دقیقاً هست. کسی نمی‌تواند نسبت الهام با الوهیت را انکار کند و در خلاقیت الهام هست. کسانی که عادات مألوف هنرمندان دیگر را در اثرشان تکرار می‌کنند، کارشان هنر نیست. اشاعه هنر است. کسانی که هنرهای زمانه را تکرار می‌کنند، هنر را اشاعه می‌دهند اما هنر نمی‌زایانند. اصلاً خلاقیت یعنی زایاندن چیز نو و چیزی که نو نباشد، هنر نیست چون خلاقیتی در آن وجود ندارد.

■ آیا از سیر منطقی حرف‌های شما نباید به این نتیجه رسید که چون هنر با امر خلاقه نسبت مستقیم دارد و خلاقیت هم به سبب جنبه الهامی و زایندگی‌اش از نظر شما امری الوهی است، پس هنر امری الوهی است؟

بله، اگر هنر، هنر باشد، الوهی هم هست. اگر شعر، به معنای خلاقه‌اش شعر باشد، الوهی

گفت‌وگو با محمد رضا اصلانی، پژوهشگر و فیلمساز

خلاقیت هنری یک امر آیینی است

بهنام ناصری

نوشتن پیوسته، هم‌وزیرگی آیین و هم‌وزیرگی هنر است. اصلاًست به معنای سنت‌گذاری است، نه سنت‌نگاری. به همین دلیل شما در آیین باید سر بسپری. این‌طور نیست که هنگام آن بروی و به کار روزمره بپردازید و مثلاً ناهارت را بخوری، اصلاً نمی‌توانی چنین کاری بکنی. آیین و هنر هرگز تکراری نیستند و برای هر کسی یک تجربه مطلق لحظه‌ای‌اند. این تجربه مطلق لحظه‌ای اگر اتفاق نیفتد، یعنی آیینی در کار نبوده است. عبارت مصطلح «هنر آیینی» از آنجایی که از آیین صفتی برای هنرمی‌سازد، ناظر بر اثری است که حدی از یک آیین مشخص را در خود داشته باشد. بنا به این اصطلاح، هر اثر هنری که مضمونی آیینی را دستمبله خود قرار دهد، ذیل هنر آیینی قرار می‌گیرد. در این تلقی از نسبت هنر و آیین، ساختار اثر چندان در آیینی بودن یا نبودن آن ملاک عمل نیست. کافی است اثر از یک آیین بگوید تا صاحبان این تلقی آن را آیینی بدانند. فارغ از اینکه آن مضمون آیینی چگونه ارائه شده باشد و به عبارتی، هر فرمی تازه اندازه با محتوا تناسب داشته باشد. شاید بارزترین نمونه از عدم این تناسب، ارتباطوان استفاده از ملودی‌های پاپ برای مضامین اصل و سنت‌مدار مذهبی در بعضی از نوحه‌های این سال‌ها دانست یا فرم‌های گزارش‌گونه و گفتار محور فیلم‌های مستندی که به آیین‌های مذهبی می‌پردازند، اما براساسی آید خود هنر و مختصاتی که یک اثر برای هنر بودن باید واجد آن باشد. در این تلقی مغفول‌نمانده است؛ و مگر نه اینکه شعار مینی‌مالیست‌های معاصر که «نگو، نشان بده» در تمام تاریخ هنر ویزیرگی آثار بزرگی بوده است که نگفته‌اند و نشان داده‌اند؟ و مگر نه اینکه این نشان دادن در ارتباط هنر با آیین به معنای اجرای هنری و بی‌مرز شدن اثر با آیین است، نه بازتاب صرف آیین‌ها؟ با این وصف به نظر می‌رسد که تنها با تعریف دوباره هنر و آیین است که می‌توان نسبت این دو پدیده را بررسی و تحلیل کرد. تحلیلی که در گفت‌وگو با محمد رضا اصلانی در جست‌وجوی آن بودم. این هنرمند و هنرپژوه بر این باور است که اثر باید خود به آیین تبدیل شود، نه اینکه درباره آیین باشد. نظر گاهی که قائل به بی‌مرز شدن بیان هنری با موضوع مورد بیان است. اصلانی نویسنده، شاعر، فیلمساز، فیلم‌نامه‌نویس، مدرس و پژوهشگر هنر است و از آثار پرشمار ی در قالب کتاب، فیلم، فیلم‌نامه، مقاله و... منتشر شده است. از اولین مستندها و کتاب‌های او بیش از پنجاه سال می‌گذرد و او در تمام نیم‌سده، هم‌زمان با حوزه نظری و عملی فرهنگ و هنر محصور بوده است. با اصلانی پیرامون نسبت هنر و آیین گفت‌وگو کردم.

است. موسیقی واقعی تکرار دستگاه‌ها نیست. جایی موسیقی آغاز می‌شود که دیگر دستگاهی در کار نیست و ما از دستگاه فاروری می‌کنیم و دستگاه جدید را می‌سازیم. ریشارد واگنر در قرن نوزدهم نه فقط دستگاه‌ها که خود موسیقی را هم دگرگون می‌کند. نوعی خرق عادت که مسأله مهم هنر است... به قول حافظ «در خلاف آمد عادت بطلب آید...». آیین با اینکه کل گذشته را در خود دارد، همواره در لحظه اجرا نومی‌شود.

■ نمایش به معنای موسع کلمه دیگر؟ مثلاً نمایش کلامی در شعر یا ابرازگری آوایی در موسیقی، هر کدام رفتارهای آیینی از نوع خود هستند.

بله. گزاره شعری یک نمایش کلامی است. همان‌طور که گزاره موسیقایی یک نمایش صدا است از آواهای تنظیم‌یافته و زیبایی‌شناسانه. طوری که آواها را از پراکندگی درمی‌آورد و تبدیل می‌کند به اجتماع آیین‌مندی از آواها. بنابراین باید گفت که هنر، یک امر آیینی است و اصلاً از آیین برخاسته است. شعر اولیه برای آیین‌ها بوده. زبان‌شناسان امروز معتقدند که بشر اولیه ارتباط کلامی را با شعر آغاز کرده، نه با نثر. به این معنا که شعر آغاز زبان‌گشایی بشریت بوده؛ که البته ما اکنون شعر را کم کرده‌ایم.

■ پس بنا به گفته شما هر اثری که واجد آن ابرازگری خلاقه هنری باشد، به ناگزیر وجه آیینی هم دارد. به ناگزیر دارد.

■ اما خلاقیت که شما به جدایی‌ناپذیر بودن آن از هنر اشاره کردید، به سبب جنبه الهامی‌اش بر اساس

ارزش‌هایش قابل انتقال به زندگی نیست. مثل دالی که مدلول ندارد. بنابراین نوشتن پیوسته، هم‌ویژگی آیین و هم‌ویژگی هنر است. اصلاً سنت به معنای سنت‌گذاری است، نه سنت‌نگاری. به همین دلیل شما در آیین باید سر بسپری. این‌طور نیست که هنگام آن بروی و به کار روزمره بپردازید و مثلاً ناهارت را بخوری. اصلاً نمی‌توانی چنین کاری بکنی. آیین و هنر هرگز تکراری نیستند و برای هر کسی یک تجربه مطلق لحظه‌ای‌اند. این تجربه مطلق لحظه‌ای اگر اتفاق نیفتد، یعنی آیینی در کار نبوده است. مثلاً شما می‌توانید این نو شدن آیین را در فیلم «اردت» کارل تئودور در رابر ببینید. در این فیلم مجنون‌زانی می‌بینید که می‌گوید مسیح است. او مجنون صادقی است و در عین اینکه شما می‌دانید مجنون است اما در تمام زندگی‌اش رفتاری آیینی دارد. طوری که خودش را تبدیل به آیین می‌کند. او

بسیاز. بلکه آیین را خلق و اجرا می‌کند و خود فیلم به آیین تبدیل می‌شود. شاید شبیه کار ناصر تقوایی در مستند «اربعین».

دقیقاً. تقوایی هم هوشمندانه عمل می‌کند. نمی‌آید روی مستند اربعین گفتار بگذارد و بگوید که در مراسم اربعین پوشه‌ری‌ها این اتفاق می‌افتد و این خواننده اسمش «بخشو» است و از این دست توضیحات غیر ضروری. در مستند اربعین تقوایی، خود دوربین یکی از مشارکت‌کنندگان در آیین است. نشان دادن این هوشمندی که خود فیلمساز، خود تقوایی یکی از مشارکت‌کنندگان در آیین می‌شود، در زمانی که این مستند ساخته شد، کار بزرگی بود.

■ یعنی مرز بین روایتگری و موضوع مورد روایت از بین می‌رود و این دویکی می‌شوند.

دقیقاً خنتی می‌کند. اگر گفتار روی فیلمش می‌گذاشت و مثلاً توضیح می‌داد که این



به سرانجامی می‌رسد که به خواسته دختر بچه‌ای که مادرش مرده است، می‌رود بالای سر مادر. دختر بچه به او می‌گوید اگر تو مسیح هستی پس بیا و مادرم را زنده کن. دختر دست او را می‌گیرد و می‌برد بالای سر مادرش. اینجا بر خلاف فیلم‌های امریکایی، هیچ تروکاژی هم اتفاق نمی‌افتد. زنی که مرده بود، از خواب ابدی برمی‌گردد و بیدار می‌شود و شما زنده شدنش را باور می‌کنید.

■ یعنی با وانمود به دم مسیحایی، علائم آن آیین را در خود تولید می‌کند و به آن مجهز می‌شود.

خود فیلم «دراپیر»، اثری آیین‌مند است. باورپذیر شدن این تبدیل حاصل خلاقیت درابر است. این خلاقیت اگر نباشد، هنری اتفاق نیفتاده است و تکثیر به جای خلاقیت بوده است. البته تکثیر در جای خود ارزشمند است اما هنر نیست.

■ در واقع مخاطب در برابر خدای آیینی فیلم می‌بیند و باورش می‌کند؛ هر چند اگر عقل معاش آن را باور نکند. مقدمه این باورمندی حل شدن خالق اثر در متن آیین است. او نیامده فیلمی درباره آیین

خواننده فلانی است و در فلان دستگاه موسیقی ایرانی می‌خواند و بعد قسمتی از فیلمش را به مصاحبه‌ها اختصاص می‌داد، مثل خیلی‌ها که الان مستندهایشان را با مصاحبه‌ها پیش می‌برند، دیگر شاهد اثر درخشانی مثل مستند اربعین نمی‌بودیم. تقوایی به جای اینها سعی می‌کند آیین اربعین را با زندگی روزمره مردم آنجا پیوند بدهد و شما می‌بینید که در آن فیلم، آیین در خودش به پایان نمی‌رسد و همه هستی و پدیده‌های آن را در بر می‌گیرد. از دریای جنوب گرفته تا راه رفتن آدم‌ها و تاریکی و کوجه‌ها و معابر شهر و چیزهای دیگر. بنابراین آیین در فیلم اربعین بسط پیدا می‌کند و تبدیل به امر خلاقه‌ای می‌شود که می‌تواند زندگی را دگرگون کند. کوجه‌ای که در مستند اربعین می‌بینیم، یک کوجه عادی نیست بلکه کوجه آیین‌ها است. زنی که از آن کوجه عبور می‌کند، فقط یک زن رهگنر نیست. او زنی در پیوند با آن آیین است که یا دارد به سوی اجرای آیین می‌رود یا از آن برمی‌گردد. دوربین فقط بر این زن نظارت نکرده بلکه با او همراه و همقدم

ایران فرصتی

شده. همان‌طور که با موج دریا یکی شده؛ همان‌طور که در جمعیت سینه‌زنانی که یک موج موسیقایی ایجاد کرده‌اند فرو رفته و حل شده. موجی که با موج دریای پوشهر هماهنگ است. اصلاً ماهیت آیین همین است که اجراکنندگان با کیهان یکی می‌شوند و به عبارتی به آن صادر می‌شوند.

■ دقیقاً؛ و در متن اثر هنری، مؤلف گزارشگری را که حد واسط میان مخاطب اثر و آیین است، وامی‌گذارد و این امکان را فراهم می‌کند که هم مؤلف و هم مخاطب در متن اثر که خود تبدیل به آیین شده، مستحیل شوند.

بله؛ و اگر ما بتوانیم این پیوند با آیین را در زندگی روزمره خود هم داشته باشیم، آدم‌هایی مذهبی هم هستیم؛ اما اگر آیینی در زندگی ما نباشد و شلختگی در آن باشد، هر چقدر هم تظاهر به مذهب کنیم، مذهبی نیستیم. مذهب یک جور

تراشیدگی است. خلوص است. باید تراش پیدا کنی و از شوائب کدورت پاک شوی. شلختگی آیین نیست. لباس شلخته پوشیدن و تظاهر به شلختگی کردن، در واقع هم ضد آیین است و هم ضد مذهب. چون تمرکز برای پاک شدن و پاک ماندن نداری، دین یعنی تمرکز. تمرکز بر خود. وقتی تمرکز بر خود داشته باشی، تمرکز بر خداوند هم داری. من عرف نفسه فقد عرف ربه. خیلی دور نوییم. تمرکز بر خود یک اتفاق درونی است. باید خودت را تراش بدهی و تا این اتفاق نیفتد، هر چقدر هم فریود بخوانی، نتیجه نمی‌دهد. باید مثل آونگ‌های بلور تراش پیدا کنی. آونگ‌های بلور وقتی تراش پیدا می‌کنند و به هم می‌خورند، صدایشان هم تغییر می‌کند. دیگر صدای گنگ به هم خوردن شیشه‌های معمولی از آنها در نمی‌آید. صدای خاصی از آن در می‌آید که ناشی از همان تراش پیدا کردن است که انگار روی تکتک مولکول‌های بلور کریستال یا الماس اثر گذاشته و این اثر حتی در طنین صدای برخاسته از آن که

پرستش کند. حتی اگر به کاشیکاری مساجد دقت شود، می‌توان مفاهیم تعالی، وحدت، کثرت، بی‌نهایت و رنگ‌های غیرمادی را در آن مشاهده کرد. فرم، رنگ و شکل همگی مبین مسأله پرستش است که اینها با «شهود» رخ می‌دهد و این خود به خود یعنی کشف و ریاضت و همچنین حالاتی که الهام می‌شود. همین مسائل را باید در موسیقی نیز داشته باشیم. هنگام تلاوت قرآن هیچ‌گونه پیچیدگی موسیقایی نمی‌توان مشاهده کرد، اما بعد معنویت در ذات آن وجود دارد و حتی اگر کودکی آن را بشنود، احساس می‌کند که به پرستش دعوت شده است. هیچ‌کس از شنیدن قرآن ذهنیت مادی پیدا نمی‌کند. یک اثر موسیقایی علاوه بر کلام باید مانند مسجد و نقوش معماری، مبین مفاهیم معنوی باشد.

می‌دانیم که هر قالبی مبین این معناست و برای یک منظور به کار می‌رود. این در هنر تقریباً اثبات شده است و در کاربرد معنایی نیز باید به آن توجه کرد. **■ موسیقی آیینی لزوماً باید از چه ساختاری بهره‌گیرد؟** ساختاری که با آیین تناسب داشته باشد و اگر با کلام مقدس و عرفانی و کلامی که بار معنوی دارد همراه شود، موسیقی آیینی شکل کامل خود را نشان داده است و اگر از هر طرف نقص داشته باشد، نمی‌توانیم آن را موسیقی آیینی بدانیم.

■ به نظر می‌رسد که در سال‌های اخیر آن بخشی از موسیقی آیینی که حالت حزن‌گونه دارد بیشتر مورد توجه و استفاده قرار گرفته است؛ اصولاً ذات موسیقی آیینی محزون است؟

الزاماً حزن‌انگیز نیست. مثلاً «سماع» بخشی از موسیقی آیینی است که نه تنها هیچ غم و حزنی در آن مشاهده نمی‌شود، که دارای حرکات ریتمیک نیز هست. البته این برای دعوت به شادی نبوده و تحرک و حماسه‌اش بسیار متفکرانه است. در موسیقی ذکر، وجد